

با مرور آثاری که در باب مسئله اجتماعی وجود دارد، ویژگی‌های مختلفی را می‌توان برای آن برشمرد. در اینجا نخست برخی از تعاریف مسئله اجتماعی را گذرا مرور می‌کنم.

جان مشونیس در کتاب خواندنی «مسائل اجتماعی»، مسئله اجتماعی را چنین تعریف می‌کند: «مسئله اجتماعی وضعی است که آسایش برخی از مردم یا همه مردم جامعه را به هم می‌زند و معمولاً موضوع بحث عمومی است». رایینگتن و واینبرگ در این باره می‌نویسند: «جامعه‌شناسان معمولاً مسئله اجتماعی را وضعیت اظهار شده‌ای می‌دانند که با ارزش‌های شمار مهمی از مردم مغایرت دارد و معتقدند که باید برای تغییر آن وضعیت اقدام مناسب کرد».

از توضیح مفردات این تعاریف به خاطر مجال اندک می‌گذرم و به توضیح وضعیت اظهار شده بسنده می‌کنم. منظور از آن «وضعیتی است که گفته می‌شود وجود دارد اما لازم نیست این ادعا به واقع درست باشد». بسیاری از تعاریف در باب مسئله اجتماعی، به گونه‌ای بر سوپرتکتیو بودن آن تأکید می‌کنند و نقش اصلی را به سوژه می‌دهند.

اکنون به این ویژگی مهم و پرتکرار می‌پردازم و می‌کوشم معنای مدنظر اندیشمندان گوناگون را به کمک مثال‌هایی از جامعه خودمان فهمیدنی‌تر سازم. اگر در تعریف مسئله اجتماعی پای مردم را به میان کشیدیم و برای مثال، ویژگی مسئله اجتماعی را آن دانستیم که مردم اظهار و اذعان کنند که در جامعه با چنین مشکلی مواجه هستند، می‌توان چند وضعیت را ترسیم کرد: یکی این که مسئله‌ای اجتماعی وجود

رایینگتن و
واینبرگ در تعریف
مسئله اجتماعی
می‌نویسد: اگر در
واقع مسئله‌ای
وجود نداشته
باشد اما در ذهن
و ضمیر مردم این
تصور شکل بگیرد
که با مسئله‌ای
اجتماعی
دست‌به‌گریبان‌اند
به واقع با مسئله‌ای
اجتماعی
مواجه هستیم.